

فروید

(ویراست دوم)

جانانان لیر

ترجمه

مجتبی جعفری و علیرضا طهماسب

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۹

فروید

(ویراست دوم)

ترجمه مجتبی جعفری و علیرضا طهماسب

از **Freud (Second Edition)**

Jonathan Lear

Routledge, New York, 2015

فرهنگ نشر نو تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره سیزده

تلفن ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ اول، ۱۳۹۹

شمارگان ۱۱۰۰

صفحه آرا مرتضی فکوری

طراح جلد حکمت مرادی

چاپ غزال

ناظر چاپ بهمن سراج

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه لیر، جانانان، ۱۹۴۸ - م.

عنوان و نام پدیدآور فروید / جانانان لیر؛

ترجمه مجتبی جعفری، علیرضا طهماسب.

مشخصات نشر تهران: فرهنگ نشر نو: آسیم، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری ۴۱۴ ص.

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۰-۱۸۱-۹

وضعیت فهرست نویسی فیبا

موضوع فروید، زیگموند، ۱۸۵۶ - ۱۹۳۹ م. -- روانکاوان

اتریش -- سرگذشتنامه -- روانکاوی و فلسفه

شناسه افزوده جعفری، مجتبی، ۱۳۵۸ -، مترجم

طهماسب، علیرضا، مترجم

رده بندی کنگره BF۱۰۹

رده بندی دیویی ۱۵۰/۱۹۵۲۰۹۲

شماره کتاب شناسی ملی ۵۹۱۶۸۴۹

مرکز پخش آسیم

تلفن و دورنگار ۸۸۷۴۰۹۹۲-۵

www.nashrenow.com فروشگاه اینترنتی

قیمت ۷۸,۰۰۰ تومان

دیباچه نویسنده بر ترجمه فارسی

برآنم که در همسخنی اعجازی است درازآهنگ که گستره زمان و مکان را درمی‌نوردد، چنان‌که بعید و چه‌بسا محال است که همسخنان هرگز به دیدار یکدیگر برسند. شاید چون بر کناره بی‌کرانه آب زندگی می‌کنم، وقتی چیزی می‌نویسم، برایم به آن می‌ماند که رهاش می‌کنم و در بطری‌ای به آب می‌سپارمش و کسی چه می‌داند به کجا می‌رود. خواننده‌ای آیا این کتاب را می‌یابد؟ و خواننده: هموست که این کتاب در گوشش سخنی آشناست، همو که با سودایی همدلانه آن را می‌خواند، همو که انگیزه اندیشیدن در او جوانه می‌زند. آن‌زمان که نویسنده و نوشته و خواننده این‌چنین به هم برآیند، فجر همداستانی جهان را منور می‌کند. حدیث سنگ و یخ، تاریکی و بُعد، خلأ و ملأ را نمی‌رسد تا این آن بلندنظری را از این جهان بستاند. این پیوندی است میان آدمیانی که جز این ایشان را با یکدیگر هیچ‌آشنایی نیست. این کتاب به کجا می‌رود؟ که آن را می‌یابد؟ و آیا خواهم دانست به کجاها سفر می‌کند؟

به لطف کتاب‌ها، قریب چهل سال است که به همسخنی با زیگموند فروید مباحث می‌ام. مخالف بسیاری از سخنان اویم. برخی آراء او به نظرم منسوخ شده است. و بر این گمانم که، به فرض محال، اگر فرصت دیدار او دست دهد بعید است میانمان دوستی و مودتی درگیرد. با این احوال، در تار و پود نوشته‌های او بینش‌هایی تنیده که، سرجمع، از نوع آدمی‌نقشی‌شگفت می‌زند. آثارش طنینی

از حقیقت دارد و دریافتی ژرف از کیستی‌مان به ما می‌بخشد. نوشته‌های او، در نظر من، منبعی است بی‌پایان که بارها می‌توان بدان رجعت کرد و همچنان نکته‌هایی مهم از آن برگرفت.

من بخش بزرگی از زندگی‌ام را به آموختن و آموزش فلسفه در دانشگاه گذرانده‌ام. همچنین روان‌کاوی آموخته‌ام و سر صبح به درمان بیمارانی مشغولم که از پس هزینه‌های روان‌کاوی بر نمی‌آیند. در این کتاب می‌کوشم اندیشه‌های فلسفی و تجارب بالینی‌ام را در هم آمیزم. این کتاب زندگی‌نامه نیست و من نیز دل‌مشغول شخص فروید و زیر و بالای زندگی او نیستم. این کتاب تاریخ اندیشه و تاریخ فرهنگ هم نیست. این کتاب کاوشی است در مفاهیم کانونی روان‌کاوی فرویدی و اهمیت ماندگارشان. مقدم بر هر چیز، کوشیده‌ام تا آنجا که موضوع راه می‌دهد، صاف و ساده و روشن بنویسم.

همه خوانندگان فارسی‌زبانم را، که امید می‌برم این کتاب را دریابند، درود و سلام می‌فرستم و ایشان را برای خواندن این کتاب سپاس می‌گویم.

جانانان لیر

دانشگاه شیکاگو

فهرست

۱۳	پیش‌گفتار مترجمان
۳۷	پیش‌گفتار ویراست دوم
۴۱	گاه‌شماری

درآمد: گفت‌وگوی غریب / ۴۹

۵۰	۱. قاعده بنیادین فروید
۶۴	۲. روایتی شایسته از روان‌شناسی اخلاق
۶۷	۳. «اخلاق‌ستیزی» روان‌کاوی
۶۹	۴. صداقت
۷۵	۵. انگیزه برابری خواهی
۷۹	۶. سفر زندگی
۸۰	۷. درآمدی فلسفی برای غیرفلسوفان

فصل اول: تأویل ناهشیار / ۸۷

۸۸	۱. تحلیل روان
۹۰	۲. ذهن دوم؟
۹۶	۳. ترس و لرز و کاناپه روان‌کاوی

- ۱۰۷ ۴. ناهشیارِ بی‌رمز و راز
- ۱۰۹ ۵. ناهشیار چگونه از دایرهٔ توجه ما می‌گریزد؟
- ۱۱۲ ۶. ناهشیارِ بی‌زمان
- ۱۱۹ ۷. ناهشیار و پرسش بنیادین
- ۱۲۲ خلاصه
- ۱۲۳ برای مطالعهٔ بیشتر

فصل دوم: میل جنسی، اروس و زندگی / ۱۲۵

- ۱۲۵ ۱. میل جنسی را در این میانه چه کار؟
- ۱۳۳ ۲. پنهان‌شدن میل جنسی در پس درد جسمانی
- ۱۴۳ ۳. دست‌کشیدن از نظریهٔ اغوا
- ۱۴۶ ۴. نظریه‌ای درباب میل جنسی
- ۱۵۸ ۵. میل جنسی در خردسالان
- ۱۶۳ ۶. اروس و حکمت عملی
- ۱۶۶ خلاصه
- ۱۶۷ برای مطالعهٔ بیشتر

فصل سوم: تأویل رؤیا / ۱۶۹

- ۱۶۹ ۱. شاهراه ناهشیار
- ۱۷۲ ۲. اصول تأویل رؤیا
- ۱۷۶ ۳. تأویل فروید از خود
- ۱۸۵ ۴. رؤیا به‌منزلهٔ فعالیت
- ۱۸۸ ۵. رؤیا سرآغاز مسئولیت است
- ۱۹۰ ۶. فرایند اولیه
- ۱۹۵ ۷. تحقق آرزوها
- ۱۹۹ ۸. میدان رؤیا
- ۲۰۱ خلاصه
- ۲۰۲ برای مطالعهٔ بیشتر

فصل چهارم: انتقال / ۲۰۳

۱. طرح مفهوم انتقال / ۲۰۳
۲. دورا / ۲۰۶
۳. طبقه‌ای ویژه از ساختارهای روانی / ۲۱۰
۴. انتقال به‌منزله فروپاشی دنیای شخصی / ۲۱۳
۵. انتقال و تأویل رؤیا / ۲۱۹
۶. از تکرار تا یادآوری / ۲۲۳
- خلاصه / ۲۳۵
- برای مطالعه بیشتر / ۲۳۶

فصل پنجم: اصول کارکرد ذهن / ۲۳۹

۱. اصل لذت و اصل واقعیت / ۲۳۹
۲. روی گردانی از واقعیت / ۲۴۲
۳. فضیلت و neurtue (فضیلت نورویتیک) / ۲۴۷
۴. دگرسوی اصل لذت / ۲۵۰
۵. تکرار اجباری / ۲۵۵
۶. سائق مرگ / ۲۵۸
- خلاصه / ۲۶۱
- برای مطالعه بیشتر / ۲۶۲

فصل ششم: ساختار روان و زایش روابط «موضوعی» / ۲۶۵

۱. اجزای نفس نزد افلاطون / ۲۶۵
۲. ماتم و ماخولیا / ۲۶۸
۳. خود و دیگری / ۲۷۳
۴. تولد روانی کودک / ۲۷۵
۵. همانندسازی / ۲۸۲
۶. عقده اُدیپ / ۲۸۴
۷. سوپرایگو / ۲۸۷

۲۹۱	۸. تبارشناسی
۲۹۵	خلاصه
۲۹۶	برای مطالعه بیشتر

فصل هفتم: اخلاق و مذهب / ۲۹۹

۲۹۹	۱. ادعای نامهای بر ضد اخلاق
۳۰۷	۲. نظام اخلاق
۳۱۰	۳. لذت در برابر شادکامی
۳۱۱	۴. نقد باورهای مذهبی
۳۱۵	۵. وهم یک آینده
۳۱۹	۶. جنایت نخستین
۳۲۳	خلاصه
۳۲۴	برای مطالعه بیشتر

۳۲۷ سخن پایانی: بیان آزاد و مسئولیت

۳۳۷	واژه‌نامه
۳۴۷	یادداشت‌ها
۳۹۳	کتاب‌نامه
۴۰۷	نمایه

پیش‌گفتار مترجمان^۱

«به‌هنگام روان‌کاوی، باید بر آنچه تاکنون از فرط روشنی به چشم نیامده است پرتوی از تاریکی محض افکند، تا در تاریکی‌اش هرچه بیشتر به چشم آید».

از مکاتبات فروید با لو آندره‌تاس سالومه

(به نقل از، گروتستاین، ۲۰۰۷)

دیری است که دیگر روان‌کاوی آن نیروی فائق معرفتی و پزشکی و فرهنگی پیشین نیست. شرکت‌های معظم داروسازی و DSM-5^۲ و درمان‌های شناختی رفتاری و شرکت‌های بیمه قلمرو سلامت روان را در مغرب‌زمین زیر سلطه گرفته‌اند، و باور به نیروی دگرگون‌کننده و شفابخشِ گفت‌وگو

۱. در نگارش بخشی از این پیش‌گفتار، از این منبع بهره جسته‌ایم:

Lear, J. (2005). *Philosophy*. in E. S. Person, A.M. Cooper & G. O. Gabbard (Eds.). *Textbook of psychoanalysis* (PP.513-523). Washington DC: American Psychiatric Publishing, Inc.

2. *Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders*, 5th Edition:

راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی (ویراست پنجم).

اکنون در دیده‌بسیاری اگر نگوییم خیالی واهی، که ایده‌ای است خاک‌خورده و تاریخ‌گذشته. وقتی معجزه درمان بسته به چند لحظه جریان الکتریسته و چند جلسه تکلیف‌خانگی درمان شناختی رفتاری (CBT) و بالا انداختن یک قرص است، چرا باید با حرف‌زدن یا شنیدن خود را به زحمت انداخت. بهتر نیست به جای خستن گوشمان با حرف‌های اهل رنج و درد، گوش جان به نوای دارو بسپاریم که حدیث شادی و فرح است، نه روایت ملال و زوال؟! چرا به جای درپیچیدن به مفاهیم بغرنج و نامأنوسی چون عقده اُدیپ و مکانیزم‌های دفاعی و انتقال و مقاومت و جز اینها، ذرات مادی مغزمان را به‌ید باکفایت^۱ SSRI و^۲ MRI و^۳ PET نسپاریم. وقتی می‌توان تصویری از جنب‌وجوش مغز آدمی را بر پرده رنگین‌نمایشگر کامپیوتر دید، دیگر چه جای سخن گفتن از سوپژکتیویته^۴ اوست. تغییرات هدایت الکتریکی مغز و پتانسیل‌ها و میدان‌های مغناطیسی آن را می‌توان ثبت و رصد کرد و با دقتی بی‌سابقه به تحلیل آن نشست. پیشرفت‌های اخیر نورویولوژی مولکولی مجالی فراهم آورده تاژن‌ها را دستکاری کنیم و پیامدهای جسمانی و روانی آن را به چشم ببینیم. حاصل این فناوری‌های نو فقط به تصویر درآوردن پدیده‌هایی نیست که تاکنون از دیدمان گریخته‌اند و نه حتی ثبت آنها با دقتی افزون‌تر از گذشته. پدیده نوزاده در تاریخ آدمی آن است که مغز و ذهن و رفتار او را همواره می‌توان در عالم واقع بررسید. باری پیشرفت ناب و نظرگیر همانا هماهنگی مطالعه مغز و هشیاری و رفتار است. به تعبیر آنتونیو داماسیو^۴ (۲۰۰۰) «ذهن نهان ارگانیزم و رفتار عیان آن و مغز

۱. داروهای مهارکننده بازجذب سروتونین که عمدتاً در خط اول درمان افسردگی قرار دارند.
۲. مخفف Magnetic Resonance Imaging یا تصویربرداری با تشدید مغناطیسی، روشی پرتونگاره در تصویربرداری تشخیصی است.
۳. مخفف Positron Emission Tomography یا مقطع‌نگاری با گسیل پوزیترون، روشی تشخیصی در پزشکی هسته‌ای است و ویژگی آن ارزیابی کارکرد (function) بخش‌های مختلف بدن و امکان دستیابی به اطلاعات متابولیکی و شیمیایی بدن است.
۴. Antonio Damasio؛ متخصص علوم اعصاب و نورولوژیست امریکایی-پرتغالی و استاد

پنهان آن در ماجرای نظریه به هم می‌پیوندند و از این ماجرا فرضیاتی زاده می‌شود که می‌توان آنها را به محک آزمون تجربی زد و از این رهگذر درباب کارآمدی‌شان قضاوت کرد و سپس آنها را پذیرفت یا رد و اصلاح کرد» (ص ۱۵). این فناوری‌ها سبب شده تا درباب تحول و ساختار و کارکرد مغز چیزهایی بدانیم و فرضیات پیشین را فرو بگذاریم و یافته‌های تازه را بر جای آن بنشانیم. وقتی اختلالات روانی یا رفتارهای منفرد را به مشکلات مغزی یا ژن‌های جهش‌یافته ارجاع دهیم، ساحت ملاحظات انسان‌گرایانه را ترک می‌گوییم و پای در ساحت تعین‌گرایی زیستی می‌گذاریم. چنان‌که مارک سالمز (۱۹۹۶) می‌گوید «در جست‌وجوی راه‌حل معمای آگاهی، نگرش علوم اعصاب معاصر به سوپژکتیویتهٔ آدمی... در تضاد کامل با نگرش روان‌کاوی است» (ص ۶۸۲). پس آیا زمان آن نرسیده است که با روان‌کاوی بدروود گوییم؟

جاناتان لیر در مدخل ویراست نخست این کتاب، که در ویراست کنونی به‌تمامی بازنویسی شده، ذیل عنوان «احیای فروید»، می‌نویسد:

در هر تمدن فرهیخته‌ای، آدمیان مفتون و سرگشتهٔ آدمیت بوده‌اند. آگاممنون^۱ شهریار در ایلیدامی‌گوید: «این سرزنش مرا نمی‌سزد. زئوس و سرنوشت و این خشم شبگرد، همان‌اند که مرا به این جنون دهشت‌بار

→

دانشگاه کالیفرنیا جنوبی است. به گفتهٔ داماسیو، مغز به صورت پیوسته از بخش‌های مختلف بدن سیگنال می‌گیرد و از تغییرات پدیدآمده در بخش‌های مختلف بدن، نتیجه می‌گیرد که «هیجان» ایجاد شده و به این طریق «احساس» شکل می‌گیرد. به تعبیر داماسیو، هیجان پاسخ فیزیولوژیک بدن و احساس برداشت مغز از این پاسخ است. پژوهش‌های داماسیو در علوم اعصاب نشان داده است که هیجان‌ها نقشی اساسی در شناخت اجتماعی و تصمیم‌گیری ایفا می‌کنند. آثار او تأثیری عمیق بر فهم دانشمندان از سیستم عصبی بر جای گذاشته است که بر سه مفهوم حافظه و زبان و هشیاری تأکید می‌کند. وی فرضیهٔ نشانگر بدنی (*somatic marker hypothesis*) را مطرح کرده است که نشان می‌دهد چگونه هیجان‌ها و پایه‌های بیولوژی آن در تصمیم‌گیری (مثبت و منفی و اغلب ناهشیار) درگیر هستند. هیجان‌ها چارچوبی برای شناخت اجتماعی فراهم می‌کنند و برای درک آدمی از خود ضروری هستند.

گاه‌شماری

- ۱۸۵۶ (۶ مه): زیگیسموند شلومو فروید در فرایبرگ^۱، در موراویا^۲ (اکنون پریبور^۳ در جمهوری چک)، زاده شد.
- ۱۸۶۰-۱۸۵۹: خانواده فروید، تاحدی به سبب گرفتاری مالی، نخست به لایپتسیش^۴ و سپس به وین نقل مکان می‌کنند.
- ۱۸۷۳: به دوستی می‌نویسد تصمیم گرفته که به دانشگاه حقوق نرود و عالم علوم طبیعی شود. او با درجه ممتاز از گومنازیوم^۵ (دبیرستان) فارغ‌التحصیل می‌شود.
- ۱۸۸۰-۱۸۷۵: در دانشگاه وین به تحصیل مشغول می‌شود: جانورشناسی را زیر نظر کارل کلاوس^۶ (پیرو داروین)، فیزیولوژی را زیر نظر ارنست بروکه^۷ و فلسفه ارسطویی را زیر نظر فرانتس برنتانو می‌آموزد.
- ۱۸۸۱: به درجه دکتری در طب دست می‌یابد. به آپارتمان شماره ۱۹ خیابان برگاسه^۸ نقل مکان می‌کند.
- ۱۸۸۲: با مارتا برنایس^۹ نامزد می‌کند. به بیمارستان عمومی در وین می‌پیوندد و در درمانگاه روان‌پزشکی تئودور ماینرت^{۱۰} به کار مشغول می‌شود.

1. Freiberg

2. Moravia

3. Pribor

4. Leipzig

5. Gymnasium

6. Carl Claus

7. Ernst Brücke

8. Berggasse

9. Martha Bernays

10. Theodor Meynert

درآمد

گفت و گوی غریب

مرا هنوز یارای آن نیست تا خود را بدان‌گونه بشناسم که کتیبه پرستشگاه دلفی فرمان می‌دهد؛ و تا این فرمان را درنیابم پرداختن به دیگر امور در نظرم سخت خنده‌آور می‌نماید... آیا هیولایی ام غریب‌تر و درنده‌تر از توفون، یا حیوانی ام اهلی و رام با سرشتی خدای‌گونه و آرام؟

سقراط در رسالهٔ فایدروس^۱ افلاطون^[۱]

همان‌گونه که پیشتر، تا بدان‌جا که گمانمان می‌رسید، به عالم افلاک پرداختیم، حال تا آنجا که در توانمان است به حیوانات می‌پردازیم، بی‌آنکه هیچ‌یک از آنها را، هرچند ناچیز، از قلم بیندازیم. زیرا اگر برخی حیوانات را از موهبت افسون حواس ما بهره‌ای نیست، باز هم طبیعت، که آفرینندهٔ آنهاست، از مطالعهٔ آنها لذتی بی‌اندازه ارزانی کسانی می‌کند که پیوندهای علی را درمی‌یابند و طبعی فلسفی دارند... بنابراین نباید، چون کودکان، از سرِ اکراه، از بررسی مخلوقات بی‌مقدار تن‌زنیم. پهنهٔ طبیعت

1. *Phaedrus*

تأویل ناهشیار^۱

وقتی وظیفه خود دانستم که هر چیزی را که انسان‌ها در درونشان پنهان می‌کنند نمایان کنم... این وظیفه را سخت‌تر از آنچه واقعاً هست می‌پنداشتم. آنکه چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن دارد، چه بسا باید بپذیرد که هیچ‌میرنده‌ای را توان پرده‌پوشی نیست. آنکه بر لبانش مَهر سکوت می‌زند، با سرانگشتانش به سخن می‌آید؛ و با همه اطوار خود درونیاتش را فاش می‌کند.^[۱]

۱. Unconscious؛ در سنت فکری آلمان، از دورهٔ رمانتیک، اشکال مختلفی از واژهٔ Unbewusst را در آرای متفکرانی چون کارل گوستاف کاروس می‌توان دید، اما در ۱۸۷۰ و به‌واسطهٔ کتاب دوران‌ساز ادوارد فون هارتمان، به نام *Philosophie des Unbewussten* (فلسفهٔ ناهشیار)، صفت اسمی *das Unbewusste* عمومیت یافت. مفهوم «ناهشیار» در نظر هارتمان، مشابه است با مفهوم «اراده» در نظر شوپنهاور – در برابر *die Vorstellung* یا باز نمود – یعنی بنیان متافیزیکی همه‌چیز. در پارادایم پوزیتیویستی میانهٔ قرن نوزدهم نیز لفظ *Unterbewusst* به هر آن چیزی اطلاق می‌شد که زیر آستانهٔ هشیاری است. فروید وارث این هردو مکتب است و بنابراین لفظ *das Unbewusste* (که در آثار او نخستین بار در فصل آخر کتاب تأویل رؤیا ظاهر می‌شود) ریشه‌ای دوگانه دارد؛ یعنی از یک‌سو، در آرای اندیشمندان رمانتیک، خاصه فون هارتمان و نیز شوپنهاور ریشه دارد و از سوی دیگر، از آرای دانشمندان پوزیتیویست و فیلسوفان نوکانتی، خاصه مکتب هلمهولتز، نشأت گرفته است. با این توصیف که او با رهیافتی پوزیتیویستی می‌آغازد – مدل توپوگرافیک اول او نمودی است از این رهیافت – و رفته‌رفته به رویکرد رمانتیک متمایل

۱. تحلیل روان^۱

هرچند گاه از خود و دیگران چنان در شگفت می‌شویم که به‌ناگزیر انگیزه‌های ناهشیار را به یاری می‌طلبیم، ناهشیار به خودی خود ضرورتاً اسرارآمیز نیست. فروید شعبده‌باز نبود؛ سرّ غیب هم نمی‌دانست. او پدیده‌های غریب روزمره را به دقت نگرست و با جدیت در معنای آنها اندیشید. فروید می‌پرسد «ما چگونه ناهشیار را می‌شناسیم؟»؛ «البته که ناهشیار را فقط به صورت امری هشیار می‌شناسیم، یعنی پس از اینکه به چیزی هشیار بدل یا ترجمه شد. روان‌کاوی هر روز به ما نشان می‌دهد که چنین ترجمانی ممکن است».^[۲] ناهشیار چیست و چگونه عمل می‌کند؟ فصولی که از پی می‌آیند به دنبال پاسخ به همین پرسش‌اند.

فروید با پدیده‌هایی که به‌آسانی مشاهده‌پذیرند می‌آغازد و به شیوه‌ای روشمند به پیشینه آنها بازمی‌گردد. واژه «تحلیل» که سرراست از یونانی باستان آمده، برای توصیف فعالیت‌های هندسی خاص به کار می‌رفته است.

→

می‌شود، چنان‌که از ۱۹۲۰ به بعد هرچه بیشتر «ناهشیار» را نمود نیروی حیات و اراده‌ای می‌داند که وصف آن در آرای شوپنهاور و نیچه به کمال رسیده است. چه در سنت سایکوفیزیک آلمانی و چه در سنت رمانتیک، سخن از مراتب و درجات «هشیاری» است و «das Unbewusste» بر شناخت و آگاهی (awareness) و دانستگی دلالت ندارد. آدمی می‌تواند از محتوای هشیاری خود آگاه (aware) باشد یا نه. هشیاری از جنس تجربه است، نه از جنس دانش. از این رو، می‌توان هشیاری را شرط لازم خودآگاهی (self-awareness) دانست. این مفهوم به‌خوبی در اصطلاح «جریان هشیاری» منعکس شده است؛ گویی هشیاری جریان تجربه است و آگاهی محتوای آن. فروید با طرح سازه نظری «اید»، هرچه بیشتر به این قرائت از «ناهشیار» نزدیک شد؛ «ناهشیار» – که «اید» مصداق بارز آن است – همچون نومن کانتی است: موجودیتی درخود که هرگز تن به شناسایی نمی‌دهد و صرفاً به یاری بازنمایی‌ها و فانتزی‌های ایگو می‌توان رشدهای از آن را تجربه کرد. بنا برآنچه گفته شد، به نظر می‌رسد «ناهشیار» معادل دقیق‌تری برای اصطلاح das Unbewusste، مطابق با دلالت معنایی آن نزد فروید، است و بر معادل معمول و مائوس اما نادقیق «ناخودآگاه» ارجح است. – م.

آنچه در مدرسه به اسم هندسه آموختیم، برگرفته از کتاب اصول^۱ اقلیدس است و ترکیب^۲ نامیده می‌شود. دانش آموز نخست با موضوعات و عملیات ابتدایی می‌آغازد - موقعیت نقاط، توان ترسیم خطی میان دو نقطه و جز این - و سپس گام به گام اشکال پیچیده‌تری رسم می‌کند. اما اگر بلد نباشد شکلی خاص را بکشد چه؟ یک راه این است که شکل پیچیده را بگیرد و در جهت عکس، گام به گام آن را به اجزای تشکیل دهنده‌اش خرد کند. این را تحلیل می‌نامیم. اگر کاملاً از پس تحلیل شکل برآید، برای ترکیب، یا چیزی که امروزه نامش را اثبات می‌گذاریم، کافی است این روند را معکوس کند. وقتی فروید از تحلیل روان می‌گوید، چنین مدلی در ذهن دارد. او اول به سراغ رفتارهای عجیب می‌رود و آنها را به دیده ساختارهای پیچیده روانی می‌نگرد. بدین معنی که چنین رفتارهایی برآمده از انگیزه‌های متعددند و زمانی آنها را می‌فهمیم که آن رفتارها را محصول این نیروهای ناهمخوان ببینیم. با این توصیف، لحظاتی از زندگی آقای م را در نظر می‌گیریم:

او در مسیری قدم می‌زند که می‌داند نامزدش با کالسکه از آن خواهد گذشت. سنگی را از سر راه بر می‌دارد، مبادا کالسکه آسیب ببیند. کمی بعد احساس می‌کند مجبور است بازگردد و سنگ را سر جای اول برگرداند.^[۳]

این ماجرا از دو وجه شایسته توجه است. نخست اینکه، آقای م نمی‌تواند کار بعدی‌اش را توضیح دهد. او به روشنی می‌داند که مشغول برگرداندن سنگ سر جای اولش است - می‌داند چه می‌کند - اما نمی‌داند چرا. از اینجا است که از رفتارش سر در نمی‌آورد. دوم اینکه، به گفته فروید، صرفاً به نظر می‌رسد که بخش دوم این عمل، «براث جستن خرده گیرانه» از بخش نخست است. آقای م می‌داند که در اصل از روی محبت سنگ را از سر راه برداشته و نگران نامزدش بوده، اما نمی‌داند چرا آن را سرجایش برگردانده است.

۲. ذهن دوم؟

ایده در کار بودنِ ذهنی دیگر و سوسه کننده است. بر آنم استدلال کنم که این نحوه فهم ناهشیار، دست کم در عمیق ترین اشکال آن، نادرست است، اما فهم اینکه چه چیز ما را - و فروید را - به این مسیر رهنمون می شود حائز اهمیت است. استدلال به قدر کافی موجه است. بخش دوم عمل آقای م انگار خلاف بخش اول است، اما بخش اول برآمده از عشق و علاقه به محبوب او بود و آقای م بدان هشیار بود. اما امکان دارد عمل دوم نیز برآمده از خشمی به آن بانو باشد که آقای م بدان هشیار نیست؟ در این صورت باید خشم او به چیزی که بر آن هشیار نیست دلیلی داشته باشد. گذشته از هرچیز، خشم او از بقیه زندگی روانی اش جدا نیست. آیا چون محبتش را پاسخ نداده از او خشمگین است؟ یا چون به او توهین کرده؟ یا چون از سر و وضع او بدش می آید؟ یا به سبب بوی بد دهانش؟ کسی چه می داند؟ این دلایل چه بسا چندان موجه نباشند، اما باید با عقل جور درآیند و دست کم به خشم، ظاهری معقول ببخشند. نمی توان بازگرداندن سنگ را نشان خشم گرفت، مگر آنکه در رفتار او شاهدی - هرچند نامعقول - برای خشم ببینیم. از این رو، به این ایده می رسیم که ناهشیار فی نفسه ساختاری منسجم دارد و کارکرد آن دلیل تراشی است؛ یعنی ناهشیار نوعی ذهن دوم است.

فروید می گوید این استدلال را باید در مورد خودمان هم به کار ببریم: «داوری ام در مورد همه اعمال و اطواری که در خود بدان نظر می کنم و نمی دانم چگونه میان آنها و بقیه زندگی روانی ام پیوند برقرار کنم، باید چنان باشد که گویی متعلق به شخص دیگری هستند؛ می باید آنها را با نظر به زندگی روانی آن شخص دیگر توضیح داد».^[۴] این رفتار را بدین دلیل به شخص دیگری منتسب می کنیم که سرزدن آن از او کم و بیش معقول به

نظر می‌رسد. آقای م قطعاً مشغول برداشتن سنگ است و ما این را عمل^۱ او تلقی می‌کنیم. اما اگر بخواهیم بخش نخست رفتار آقای م را عمل او ببینیم، می‌باید باورهای مشخصی را به او نسبت دهیم؛ مثل اینکه باور دارد سنگی جلو اوست که ممکن است مانع یا خطرناک باشد و غیره - و نیز تمایل دارد آن را بردارد. به گفته داندل دیویدسن فیلسوف «تبیین‌هایی از این جنس، دلیل تراشی‌اند: چنین تبیین‌هایی به ما امکان می‌دهند که رویدادها و نگرش‌ها را از منظر فاعل آن معقول ببینیم. از این رو، این پدیده‌ها، دست‌کم تا وقتی که در چارچوب روان‌شناسی توصیف شوند، بخشی جدایی‌ناپذیر از فضای عقلانیت‌اند - یعنی با الگویی معقول تناسب دارند».^[۵] و این باورها و امیال به باورها و امیال نامحدود دیگر تسری می‌یابند. برای اینکه آقای م باور داشته باشد سنگی سر راه نامزد اوست، باید باورهایی حداقلی در مورد سنگ‌ها داشته باشد: مثل اینکه سنگ‌ها سخت و ماندگارند و از زمین آمده‌اند و مثل بادکنک نمی‌ترکند و از این دست باورها. و انتظارمان باید این باشد که میل او به برداشتن سنگ با امیال دیگر او در تناسب باشد، مثل تمایل به حفاظت از نامزدش و حمایتگری و جز آن. این نمونه‌ای است از آنچه دیویدسن خصلت کل‌نگرانه^۲ امر ذهنی می‌نامد.^[۶]

بنابراین مسأله زمانی بروز می‌کند که کل ماجرای آقای م در برداشتن و بازگرداندن سنگ را یکجا در نظر می‌آوریم. برای اینکه ظاهراً این رفتار از هیچ منظری معقول به نظر نمی‌رسد. چیزی که دیدیم بیشتر نامعقول است: «ناتوانی فرد در سازگاری و انسجام‌بخشی به الگوی باورها و نگرش‌ها و هیجان‌ات و قصد‌ها و اعمال».^[۷] نشانی از نامعقول بودن این است آقای م توان تأمل را از دست می‌دهد: او نمی‌تواند توضیح دهد که وقتی سنگ را به جای اولش بازمی‌گرداند، دارد چه می‌کند.^[۸]

۱. action؛ «عمل» یا «کنش» اشاره دارد به رفتار انگیزته هشیار یا ناهشیار انسانی، در مقابل «رفتار» به معنای عام که راجع است به هر گونه حرکت و جنبش در موجودات. - م.

2. holistic

استدلال دیویدسن این است که برای اینکه عمل آقای م مفهوم باشد باید ذهن او را به ساختارهای شبه مستقل بخش‌بندی کنیم - ذهن هشیار و ذهن ناهشیار - که هر بخش عقلانیت خاص خود را دارد. برداشتن سنگ بازتابی است از بخش هشیار ذهن او: او بر عشق خود به نامزدش آگاه است و می‌داند که سنگ برای او خطرآفرین است و جز این. در اینجا باورها و امیال و اعمال او همگی، دست در دست هم، یک کل منسجم پدید می‌آورند. اما او در بخش دیگر ذهن خود، یعنی بخش ناهشیار، از نامزدش خشمگین است و از بی‌توجهی او به خود رنجیده و در پی انتقام‌جویی است. او از همه اینها ناآگاه است، اما باز هم این همه کم‌وبیش منسجم و معقول به نظر می‌رسند. این غلیان هیجانانگیز است که توضیح می‌دهد چرا او سنگ را سر جای اولش می‌گذارد. از این رو، هر بخش از ذهن واجد انسجامی کل‌نگرانه است؛ بی‌انسجامی زمانی روی می‌دهد که انگیزه‌های این دو بخش ناهم‌مخوان رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند.

فروید می‌گوید سینه آقای م از «نبرد میان عشق و نفرت» در جوش و خروش بود.^[۹] مطابق این تصویر، بخشی از ذهن که عشق می‌ورزد و نیز بخش دیگر که نفرت می‌ورزد، به یک اندازه معقول‌اند (هر یک از این دو بخش جداگانه معقول‌اند): آنچه نامعقول است نبرد میان این دو بخش است - نبردی که خود آقای م در کی از آن ندارد. این تصویری است جالب و موجه - اما دست‌آخر، ماهیت غریب ناهشیاری را که فروید کشف کرد به درستی باز نمی‌نماید. این تصویر خصوصاً ناهشیار را معقول‌تر از آنچه هست می‌نماید. البته موقعیت‌هایی هم هست که در آن انگیزه‌های ناهشیار عقلانی‌اند. زوج ناشادکامی را در نظر آورید که هر یک طی سال‌ها دلایل بسیاری برای خشم از یکدیگر یافته‌اند. اما به هر دلیل، هر کدام برای ماندن کنار دیگری تدبیری کرده تا از دلایل خشم خود آگاه نباشد. در ظاهر و باطن، هیچ‌یک از دیگری خشمگین نیست. اما هر از گاهی عملی انتقام‌جویانه از هر یک سر می‌زند - هر چند هیچ‌یک به واقع به آنچه انجام می‌دهد آگاه نیست.

در اینجا هریک از زوجین دلایل مشخصی برای خشم خود دارد - آنچه در میان نیست آگاهی از خشم است. این همان ساختار روانی است که فروید پیش‌هشیار^{۱۰} می‌نامد. پیش‌هشیار همان ساختار ذهن هشیار را دارد، با این تفاوت که فعلاً هشیار نیست یا عامدانه از هشیاری بیرون نگه داشته می‌شود. چه اهمیتی دارد که چه نامی بر آن بگذاریم؟ این دو می‌توانند در مقام یک زوج به زندگی‌شان ادامه دهند و در عین حال از غضبشان دست برندارند، اتفاقاً هم از این رو که نمی‌توانند بر دلایل موجه خود نام «خشم» بگذارند. این به‌یقین نوعی جهنم است و هستند زوج‌هایی که در این جهنم زندگی می‌کنند.

اما ظاهراً وضعیت آقای م چنین نیست. اجازه دهید صرفاً شهود خودم را، که بقیه این فصل را صرف توضیح و دفاع از آن خواهم کرد، بیان کنم.

۱. آقای م از نامزدش خشمگین است چون پاسخ عشق او را نداده است. و بازگرداندن سنگ به جای اولش نشانی است از خشم او. هرچند،

۲. آقای م نمی‌داند موقع بازگرداندن سنگ به جای اولش چه می‌کند، نه بدین سبب که دلایل موجهی برای خشم خود در ناهشیارش دارد که (هنوز) نمی‌تواند آن را بیان کند؛ بلکه او نمی‌داند دارد چه می‌کند، چون هنوز دلایلی برای خشم خود ندارد.

آقای م از اینکه نامزدش دوستش ندارد خشمگین نیست، بلکه خشمگین است چون جواب عشق او را نداده. یعنی حالت ذهنی آقای م مبین چیزی نیست که فیلسوفان نگرش گزاره‌ای می‌نامند.^{۱۱} با این همه،

۳. جابه‌جا کردن سنگ به دست آقای م یک عمل به شمار می‌رود.